

شیوه‌های عملیاتی شدن استراتژی تغییر «باراک اوباما» در عرصه سیاست خارجی

سارا فلاحی^{*۱}

نصرت‌اله حیدری^۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۴/۲۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۱/۲۵

چکیده

«باراک اوباما» با اعتقاد به سنت جفرسونی در سیاست خارجی، حفظ اصول انقلاب استقلال آمریکا را در گرو این می‌دانست که سیاست خارجی آمریکا کمتر فعال باشد تا آزادی و امنیت شهروندان آمریکایی در داخل به خطر نیفتد. بنابراین با انتقاد از سیاست مداخله‌گرانه جرج بوش استراتژی تغییر را انتخاب نمود. اوباما در دوران ریاست جمهوری خود با چندین مشکل تثبیت شده مانند تبعات حضور آمریکا در جنگ عراق و افغانستان و رکود بزرگ سال ۲۰۰۸ به عنوان مشکلات قدیمی و با موارد جدیدی مانند مداخله در لیبی، شورش‌های عربی و قدرت افزایشی ایران در خاورمیانه مواجه بود. با توجه به تبعات رکود بزرگ در داخل آمریکا و تقویت نابسامانی‌های داخلی توسط آسیب‌های ناشی از استراتژی جنگ پیشگیرانه و مداخله‌های نظامی دولت جورج بوش، اوباما تصمیم گرفت تا با تأکید بر اولویت‌های ملی به جای اولویت‌های بین‌المللی تلاش نماید تا ضمن کاهش تعهدات آمریکا در خارج هم به مسائل داخلی آمریکا بپردازد و هم به احیای قدرت و نفوذ جهانی آمریکا مبادرت نماید. در این راستا پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که اوباما استراتژی تغییر خود را چگونه عملیاتی نمود؟ در پاسخ به پرسش مذکور این فرضیه محوری مطرح می‌شود که تاکتیک‌های موازنه از راه دور، تأکید بر آسیای اقتصادی، چندجانبه‌گرایی، تعامل و مشارکت عمیق استراتژیک و به‌کارگیری منطق «دیپلماسی اول» شیوه‌های عملیاتی نمودن استراتژی تغییر اوباما بود. مفصل بندی دو نظریه بین‌المللی‌گرایی لیبرال و نهادگرایی می‌تواند حامی نظری مناسبی برای پژوهش حاضر باشد و سیاست خارجی اوباما را تبیین کند.

واژگان کلیدی: سیاست خارجی، باراک اوباما، استراتژی تغییر، آمریکا

۲۰۱. استادیار و عضو هیأت علمی گروه علوم سیاسی، واحد ایلام، دانشگاه آزاد اسلامی، ایلام، ایران.

* نویسنده مسئول: arta_tirdad2000@yahoo.com

مقدمه

استراتژی جنگ پیشگیرانه و مداخله‌گرایی جورج بوش ضمن آن که باعث تخریب چهره آمریکا در بین ملت‌های جهان شده بود و ارزش‌های آمریکایی از قبیل دموکراسی خواهی و حقوق بشر را با چالش‌های جدی مواجه ساخته بود منجر به تضعیف قدرت اقتصادی آمریکا و نابسامانی‌های داخلی و نارضایتی افکار عمومی در داخل آمریکا شده بود. از طرف دیگر رکود بزرگ سال ۲۰۰۸ نیز در کنار سایر کشورهای غربی آمریکا را هم با تزلزل و نابسامانی اقتصادی قابل‌توجهی مواجه ساخته بود. این رکود و بحران اقتصادی سبب شد تا بسیاری از مردم آمریکا توان بازپرداخت اقساط وام خود را نداشته باشند، نظام بانکی با مشکل روبرو گردد. تورم نیز در سایه افزایش قیمت نفت و بحران اعتباری آمریکا تشدید شود، نرخ بیکاری افزایش یابد و تولید ناخالص ملی کاهش یابد. در چنین شرایطی مردم آمریکا با روی گرداندن از جمهوری خواهان به باراک اوبامای دموکرات اقبال نمودند که ضمن انتقاد شدید از استراتژی دولت بوش وعده بهبود اوضاع داخلی و اصلاح سیاست خارجی آمریکا را داده بود. در واقع اوباما نقطه محوری و کانونی سیاست‌های خود را تغییر سیاست‌های هزینه‌بردار دولت بوش در عرصه داخلی و خارجی عنوان نمود. وی به دنبال برداشتن تمرکز سیاست خارجی ایالات متحده از مداخلات و تعهدات خارجی و قرار دادن این تمرکز بر مسائل ملی و داخلی بود. اوباما به دنبال اتخاذ شیوه‌های جدیدی برای حفظ هژمونی نظم جهانی لیبرال بود که آمریکا در سایه آن ارزش‌های خود را در جهان گسترش می‌داد و منافع ملی خود را تأمین می‌نمود. دولت اوباما در دوران ۸ ساله خود در راستای تداوم نظم جهانی لیبرال در عرصه خارجی بر دو سیاست موازنه از راه دور^۱ و تعامل و تعهدات عمیق^۲ استراتژیک تأکید نمود و تلاش نمود با اتخاذ سیاست چندجانبه‌گرایی و استفاده از نهادهای بین‌المللی منافع جهانی آمریکا را تأمین کند. هر چند وی در تنظیم نقش جهانی ایالات متحده در عصر تغییر عمیق با چالش‌ها و محدودیت‌های مختلف و رو به رشدی در اقدامات بین‌المللی مواجه بود اما طرفدارانش معتقدند که او یک شیوه واقع‌بینانه را برای پیشرفت منافع هسته‌ای آمریکا، همکاری با متحدین و مقابله با رقبای ارائه داد. در مقابل، مخالفین

1. Offshore balancing
2. Deep engagement

او معتقدند که او اعتبار ایالات متحده در جهان و موقعیت آمریکا در برابر رقبا و متحدان آن را تضعیف نمود و باعث شده تا رقبای آمریکا از خلأ حضور آمریکا در مناطق حساس استفاده نموده و قدرت و اعتبار جهانی خود را افزایش دهند. در این راستا پژوهش حاضر به دنبال بررسی و تحلیل سیاست خارجی باراک اوباما با تکیه بر استراتژی تغییر او و شیوه‌های عملیاتی نمودن این استراتژی در عرصه سیاست خارجی است. وجه نوآورانه تحقیق حاضر این است که تبیین مکانیسم‌های اجرای سیاست تغییر اوباما با تکیه بر نظر منتقدین سیاست خارجی اوباما تحلیل و نقد می‌شوند و پژوهش حاضر صرفاً به توصیف این مکانیسم‌ها نمی‌پردازد. با توجه به این که تحقیق حاضر به لحاظ ماهیت داده‌ها یک تحقیق کیفی است لذا روش آزمون ادعاهای آن توصیفی-تحلیلی خواهد بود.

۱. چارچوب نظری

برای تبیین صحیحی از منطقات حاکم بر سیاست خارجی دولت‌های مختلف آمریکا باید از یک حامی نظری مناسب که بتواند به‌طور نسبی این منطقات را پوشش دهد استفاده نمود. پاتریک کالاهان اصطلاح منطق سیاست خارجی را تعریف می‌کند و آن را به مثابه «ایدئولوژی یا جهان بینی محدود»^۱ توصیف می‌کند که شامل موارد محدودی از قبیل استراتژی یا راهبرد سیاست خارجی کشور، منافع ملی، تفسیر قدرت و اهداف اخلاقی آن است. (Callahan, 2004:4) به‌طور کلی، یک مکتب یا منطق فکری سیاست خارجی به‌عنوان یک سیستم اعتقادی، متشکل از اصول و افکار عمومی در مورد مسیر سیاست خارجی، اهداف و ابزار و دستورالعمل‌های مربوط به مسائل مهم سیاست است.

طبق نظر دیوید اسکیدمور و جان هولسمن، استراتژی و سیاست خارجی آمریکا از دوران پس از جنگ سرد و در اوایل دهه ۱۹۹۰ تا حد زیادی تحت تأثیر سه مکتب فکری سیاست خارجی یعنی رئالیسم، نومحافظه‌کاری و لیبرال بین‌المللی‌گرا بوده است (Skidmore, 2016:1-12 & Hulsman, 1997:21-77). کالاهان نیز در تبیین و تحلیل منطقات حاکم بر سیاست خارجی آمریکا در ادوار مختلف، واقع‌گرایی، استیلاجویی، انزواگرایی، لیبرالیسم، بین‌الملل‌گرایی لیبرال و ضد امپریالیسم افراطی را مهم‌ترین منطقات

3. stripped down ideology or worldview

حاکم بر سیاست خارجی آمریکا می‌داند. (Callahan, 2004:19) بر این اساس با نگاهی به رفتارهای سیاسی اوپاما می‌توان برای حمایت نظری از پژوهش حاضر از مفصل بندی دو نظریه بین‌المللی‌گرایی لیبرال و نهادگرایی لیبرال استفاده نمود.

۱-۲. بین‌المللی‌گرایی لیبرال

بین‌المللی‌گرایی لیبرال مجموعه‌ای از مفاهیم مربوط به چگونگی سازماندهی روابط بین‌المللی بین دولت‌ها و بازیگران غیر دولتی است که بر اعتقاد به پیشرفت‌های بین‌المللی، وابستگی متقابل، همکاری، دیپلماسی، چندجانبه‌گرایی و حمایت از ساختارها و سازمان‌های سیاسی - بین‌المللی تأکید دارد. انترناسیونالیست‌های لیبرال معتقدند که طبیعت انسان‌ها خوب یا حداقل، به طور طبیعی تهاجمی نیست. آن‌ها همچنین معتقدند که سازمان‌ها و نهادهای داخلی و بین‌المللی می‌توانند به خوبی عمل کنند.

بین‌المللی‌گرایان لیبرال منافع ملی آمریکا را در ایجاد یک نظم جهانی صلح آمیز و متکی بر نهادهای قوی بین‌المللی و گسترش دموکراسی تحت رهبری ایالات متحده می‌بینند. این مفهوم تحت تأثیر اندیشه وودرو ویلسون قرار دارد که گسترش دموکراسی را برای ثبات جهانی ضروری می‌دانست (Skidmore, 2016:7). بین‌المللی‌گرایان لیبرال، در مورد نقش و ظرفیت نهادهای بین‌المللی، به‌ویژه سازمان ملل متحد، در ترویج همکاری بین‌المللی و صلح جهانی پس از جنگ سرد دیدگاه مثبتی دارند.

از نظر فراملی‌گرایان لیبرال از آنجا که مؤسسات بین‌المللی مؤثر برای ارتقای توانایی‌های جامعه بین‌المللی و حل مسائل جهانی که ناشی از تعمیق وابستگی‌های بین‌المللی است مورد نیاز هستند، لذا منافع حیاتی آمریکا توسعه چنین مؤسساتی را ایجاب می‌کند. بین‌المللی‌گرایان لیبرال در آمریکا، به دنبال سیاست خارجی چندجانبه هستند. چنین سیاستی شامل تلاش برای ایجاد و حفظ نهادهای بین‌المللی است که هماهنگی روابط ایالات متحده با دیگر کشورها را تسهیل می‌کند و از قوانین، هنجارها و اصول ارائه شده توسط مؤسسات و نهادها پیروی می‌کند (Skidmore, 2005:208-220).

بر خلاف نومحافظه کاران و یا واقع‌گرایان، بین‌المللی‌گرایان لیبرال استدلال می‌کنند که ایالات متحده باید به جای محدودیت و مقابله با کشورهای غیردموکراتیک یک سیاست تعاملی را از طریق مکانیزم‌های چندجانبه در قبال آن‌ها اتخاذ کند؛ به عبارت دیگر،

بین‌المللی‌گرایان معتقدند سیاست تعامل با هدف تشویق مردم این کشورها به شیوه‌های دموکراتیک از طریق همکاری در چارچوب نهادهای بین‌المللی، آن‌ها را به اصلاحات داخلی تدریجی وادار می‌کند.

مطابق با نظر مایکل لیند^۱ ایده‌آل بین‌الملل‌گرایان لیبرال، جامعه جهانی صلح‌آمیزی است که از مردم مستقل و خودمختار تشکیل شده است که در آن قدرت‌های بزرگ به‌جای رقابت برای رهایی از حوزه‌های نفوذ رقیب، برای حفاظت از صلح بین‌المللی در برابر تهدیدات دولت‌های متجاوز و تروریسم تلاش می‌کنند. (Lind 2011) برخلاف ارزش‌ها و ادعاهای مطرح شده توسط انزواطلبان، واقع‌گرایان و مداخله‌گرایان، بین‌الملل‌گرایی لیبرال، به دنبال استفاده کامل از سازمان‌های فراملی مانند سازمان ملل در سیاست خارجی است (Milillo, 2012, 16). بنابراین می‌توان گفت بین‌المللی‌گرایی لیبرال مجموعه‌ای از ایده‌ها و باورهایی است که از این اعتقاد نشأت گرفته‌اند که پیشرفت‌های بین‌المللی امکان‌پذیر است در صورتی که بین جوامع سیاسی همکاری جای‌گزین تنش و منازعه شود، به عبارت دیگر آن‌ها پیشرفت را به‌عنوان یک حرکت به سوی افزایش سطوح همکاری همگانی میان جوامع سیاسی تعریف می‌کنند. نظریه‌های بین‌الملل‌گرایی لیبرال در مورد چگونگی سازماندهی و اصلاح سیستم بین‌المللی توضیح می‌دهند، خشونت را به‌عنوان آخرین راه حل در نظر می‌گیرند، دیپلماسی و چندجانبه‌گرایی را به‌عنوان مناسب‌ترین استراتژی برای واحدهای سیاسی مطرح می‌کنند و تمایل دارند که از ساختارهای سیاسی متعالی (مانند اتحادیه اروپا) و سازمان‌های بین‌المللی (به ویژه سازمان ملل) حمایت کنند.

۱-۳. نهادگرایی لیبرال

امانوئل کانت^۲، در مقاله خود در سال ۱۷۹۵ با عنوان «صلح دائمی»^۳ یک نقشه راه برای نهادگرایان ترسیم نمود. نقشه راه کانت بعداً در چهارده اصل مورد استفاده قرار گرفت که رئیس‌جمهور ایالات متحده وودرو ویلسون بعد از جنگ جهانی اول آن را مطرح نمود. این نقشه راه دوباره در سال ۱۹۴۱ ظاهر شد زمانی که رئیس‌جمهور ایالات متحده

1. Michael Lind
2. Immanuel Kant
3. Perpetual Peace



فرانکلین روزولت "چهار آزادی" را که باید در سراسر ایالات متحده و جهان گسترش یابد، مشخص کرد.

بنابراین می‌توان گفت نهادگرایی یکی از نظریه‌های روابط بین‌الملل است که معتقد است صلح از طریق یک چارچوب همکاری بین‌المللی، بهتر می‌تواند برقرار و حفظ شود. ریشه‌های تاریخی این نظریه به شکل‌گیری جامعه ملل در سال ۱۹۱۹ بر می‌گردد. فلسفه شکل‌گیری نهادهای حقوق بشری و جهانی، مبتنی بر این پیش فرض است که می‌توان امنیت جمعی را از طریق مؤسسات داوطلبانه و مشارکتی مانند سازمان‌های غیردولتی و غیرانتفاعی تأمین کرد. هرچند همان‌گونه که رابرت کوهن معتقد است همکاری بین‌المللی لزوماً نشان دهنده انگیزه‌ها، ارزش‌ها و علل مشترک نیست (Keohane, 1995:31-55).

ظهور انترناسیونالیسم لیبرال و نهادگرایی در نظریه‌های بین‌المللی روابط بین‌الملل منجر به شکل‌گیری مباحث قابل توجهی از سال ۱۹۷۰ به بعد در مورد اعتبار نهادگرایی لیبرال به عنوان یک جایگزین واقعی برای رئالیسم شد. نهادگرایی لیبرال استدلال می‌کند که باید بر حکومت جهانی و سازمان‌های بین‌المللی به عنوان راهی برای تبیین روابط بین‌الملل تأکید شود. نهادگرایی بر نقش اهداف مشترک در نظام بین‌الملل و توانایی سازمان‌های بین‌المللی برای جلب همکاری دولت‌ها با هم تأکید می‌کند. بنابراین، نهادگرایی لیبرال این فرض رئالیست‌ها را رد می‌کند که جهان عرصه تنازع و کشمکش برای قدرت است و مسائل امنیتی-نظامی در اولویت است. نهادگرایی لیبرال استدلال می‌کند که ما می‌توانیم جهانی را تصور کنیم که در آن سایر بازیگران مستقیماً در سیاست جهانی شرکت می‌کنند، سلسله مراتبی از مسائل وجود ندارد و اجبار در آن یک ابزار بی‌اثر در سیاست است (Devitt 2011).

بنابراین مهم است که نهادهای بین‌المللی به عنوان میانجی‌گران و داوران خاصی تعریف شوند که از طریق آن‌ها قدرت، منابع و فرایندهای جمعی متعهد می‌شوند. به همین خاطر است که اغلب از طریق نهادهای بین‌المللی مانند ناتو، سازمان ملل و صلیب سرخ شاهد حل چالش‌های جهانی هستیم. همانطور که در مورد سازمان ملل متحد

صادق است، بقای بسیاری از نهادهای بین‌المللی ناشی از مقررات و معاهدات توافق شده بین‌المللی است. بنابراین نهادگرایی تا حدودی در مقابل یکجانبه‌گرایی قرار دارد (Milillo, 2012:20).

نهادگرایان لیبرال نیز به منظور غلبه بر کشورهای متخاصم و غیر همکار، به جای سیاست فشار، تحریم و سایر اقدامات اجباری از سیاست مشارکتی مانند کمک‌های چند جانبه، موافقت نامه‌های همکاری اقتصادی و رژیم‌های بین‌المللی حمایت می‌کنند. اگرچه قدرت نظامی آمریکا عمدتاً غالب است، اما از نظر نهادگرایان لیبرال هم ابزارهای نظامی و هم تحریم‌های اقتصادی یکجانبه برای نفوذ در کشورهای متخاصم و تغییر سیاست آن‌ها غالباً بی‌اثر است. اما آن‌ها انتظار دارند که در مواقع ضروری تحریم‌های چند جانبه از تحریم‌های یک جانبه مؤثرتر باشند (Milillo, 2012:20).

آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم نزدیک شدن به تعداد زیادی از مؤسسات و سازمان‌های بین‌المللی مانند سازمان ملل، بانک جهانی، سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)، توافقنامه عمومی تعرفه‌ها و تجارت و ... را در اولویت قرار داد چون این نهادها و مؤسسات پایه و اساس "نظم جهانی لیبرال" را تشکیل می‌دهند. به همین خاطر است که نهادگرایان لیبرال طرفدار تحریم‌های چند جانبه علیه بازیگرانی هستند که در مقابل هژمونی نظم لیبرالی آمریکا مقاومت می‌کنند. رفتار اوباما در مدیریت پرونده هسته‌ای ایران ذیل منشور ملل متحد و مذاکرات چند جانبه ۵+۱ را می‌توان در راستای ادعای فوق تبیین کرد. در یک برداشت کلی می‌توان گفت نهادگرایی لیبرال، فرض می‌کند که نهادهای داخلی و بین‌المللی همکاری و صلح میان کشورها را تسهیل می‌کنند.

۱-۴. ارتباط حامی نظری و موضوع پژوهش

باتوجه به این که رؤسای جمهور دموکرات آمریکا یک رویکرد لیبرالی و نئولیبرالی به روابط بین‌الملل دارند لذا راهبردهای باراک اوباما در عرصه سیاست خارجی ترکیبی از استفاده از قدرت نهادهای بین‌المللی و اجماع سازی جهانی ذیل این نهادها بود. اوباما در راستای حفظ نظم جهانی لیبرال و برای مدیریت منافع آمریکا و رقبای جهانی و منطقه‌ای آمریکا به دنبال برقراری صلح از طریق همکاری‌های بین‌المللی، تحریم و

فشارهای جهانی ذیل نهادهای جهانی مانند شورای امنیت سازمان ملل و نهادهای و مؤسسات اقتصادی بود. مدیریت بحران هسته ای ایران از طریق شورای امنیت و درگیر نمودن ۵ کشور هسته‌ای دنیا در مدیریت این بحران نمونه بارزی از رویکرد لیبرالی و نئولیبرالی اوباما به روابط بین‌الملل بود. بنابراین دو نظریه بین‌الملل‌گرایی لیبرال و نهادگرایی لیبرال که مبتنی بر همکاری و انسجام جهانی و استفاده از نهادهای و مؤسسات بین‌المللی برای حفظ نظم جهانی لیبرال هستند می‌تواند حامی نظری مناسبی برای پژوهش حاضر باشد.

۲. سیاست خارجی اوباما

رکود اقتصادی عمیق ناشی از بحران مالی سال‌های ۲۰۰۸-۲۰۰۷ که نیاز به تمرکز بر احیای پایه‌های داخلی نفوذ بین‌المللی آمریکا داشت، بی‌اعتبار ساختن دکترین سیاست خارجی دولت بوش (تغییر رژیم، جنگ‌های پیشگیرانه) و نیاز به بازسازی شهرت و قدرت نرم ایالات متحده در بسیاری از نقاط جهان باعث شد تا باراک اوباما با شعار تغییر در سیاست خارجی آمریکا روی کار بیاید (Grevi, 2016:2). در گفتمان حاکم بر دولت اوباما، اقتصاد آمریکا و حل مسائل داخلی این کشور در اولویت قرار گرفت. تا جایی که استفان والت^۱ می‌گوید: اگر اوباما به دنبال به جای گذاشتن میراثی از خود است آن‌گونه که همه رؤسای جمهور در دور دوم به دنبال آن هستند این میراث در رابطه با مسائل داخلی خواهد بود (پوراحمدی و منصوریان، ۱۳۹۳: ۱۱۵).

به‌طور کلی می‌توان بر اساس موضع‌گیری‌ها، سخنرانی‌ها و رفتارهای اوباما در عرصه سیاست خارجی، به این مهم رسید که سیاست خارجی اوباما ترکیبی از لیبرالیسم بین‌المللی و نهادگرایی بوده است. در این راستا می‌توان موازنه از راه دور، تمرکز اقتصادی بر آسیا، چندجانبه‌گرایی، تعهد عمیق استراتژیک و اول دیپلماسی را به‌عنوان مهم‌ترین محورهای سیاست خارجی دولت اوباما مطرح نمود که در ذیل به آن‌ها پرداخته می‌شود.

1. Stephan Walt

۲-۱. موازنه از راه دور

یکی از مهم‌ترین استراتژی‌های پیشنهادی در راستای حفظ منافع آمریکا و در مخالفت با تلاش برای حفظ تداوم هژمونی نظم لیبرال توسط جان مرشایمر و استفان والت ارائه شد. این استراتژی به عنوان موازنه از راه دور بر این اصل استوار بود که حضور مستقیم آمریکا در بسیاری از کشورها و مناطق دنیا لازم نیست و این کشورها و مناطق باید خودشان مسائل و بحران‌هایشان را مدیریت کنند. در این استراتژی باید سلطه ایالات متحده بر نیمکره غربی حفظ شود. هر چند غرب و اروپا تهدیدی برای هژمونی آمریکا قلمداد نمی‌شوند اما باید با ظهور هژمون بالقوه در آن‌جا مقابله شود و بیشتر بر شرق آسیا و خلیج فارس متمرکز شد. با توجه به رشد و نفوذ چین در شرق آسیا ممکن است این کشور به قدرت هژمون در آسیا و سپس در جهان تبدیل شود و هژمونی آمریکا را با چالش مواجه سازد بنابراین باید بر شرق آسیا تمرکز بیشتری داشت. از طرف دیگر چون خاورمیانه حامل هزینه‌های زیادی برای آمریکا بوده است لذا این منطقه باید از طریق متحدان آمریکا مدیریت شود و آمریکا باید از حضور مستقیم در آن‌جا بپرهیزد چون هم حامل هزینه‌های مالی و جانی برای آمریکا است و هم باعث مخدوش شدن چهره آمریکا در بین افکار عمومی منطقه می‌شود از طرف دیگر فرصت بیشتری برای مدیریت چین ایجاد می‌شود (Roskin, 2016:7).

باتوجه به این که اوباما نیز در شعارهای انتخاباتی خود همواره منتقد دکتربین تغییر رژیم و جنگ‌های پیشگیرانه جرج بوش بود و معتقد بود این دکتربین علاوه بر شکست آمریکا در عراق و افغانستان منجر به هزینه‌های زیادی برای آمریکا شده است. لذا در دکتربین سیاست خارجی خود «موازنه از راه دور» را جایگزین دخالت نظامی و جنگ پیشگیرانه جرج بوش نمود. گروهی بر این باور هستند که تلاش برای حفظ هژمونی ایالات متحده به‌عنوان تنها ابرقدرت جهان، منجر به اتحاد سایر واحدهای سیاسی در برابر ایالات متحده خواهد شد و این اتحاد منجر به کاهش نسبی قدرت آمریکا می‌شود. باتوجه به این دیدگاه، به دلیل اینکه ایالات متحده نمی‌تواند از ظهور قدرت‌های بزرگ جدید جلوگیری کند لذا باید به سمت یک استراتژی تغییر بار و مسئولیت برود؛ به این معنا که دیگران مسئولیت حفظ تعادل قدرت منطقه‌ای و حل مشکلات خود را بر عهده بگیرند.

باتوجه به مشکلات داخلی و نابسامانی‌های اقتصادی که آمریکا بعد از رکود بزرگ و به دنبال مداخله‌های نظامی هزینه‌بردار در عراق و افغانستان با آن مواجه شد مردم آمریکا به این نتیجه رسیدند که آمریکا باید در استراتژی خود در عرصه سیاست خارجی تغییر ایجاد کند. این باور در پایان دولت اوباما نیز که تلاش نمود بر اساس موازنه از راه دور نگاهش بیشتر به درون باشد و متحدینش را در مسائل هزینه‌بردار جهانی وارد کند هنوز وجود داشت تا جایی که در نظرسنجی که در آوریل ۲۰۱۶ انجام شد ۵۷ درصد از آمریکایی‌ها معتقد بودند که ایالات متحده باید «با مشکلات خود مقابله کند و اجازه بدهد دیگران نیز خودشان مشکلاتشان را حل کنند» (Mearsheimer & walt 2016).

بنابراین موازنه از راه دور، که منتقدان، آن را نوعی انحصارگرایی قلمداد می‌کنند، خواستار ایجاد نظم استراتژیکی است که بر حفاظت از منافع حیاتی آمریکا متمرکز است. سیاست «موازنه از راه دور» بر این اصل استوار است که می‌توان با هزینه کمتر هژمونی جهانی آمریکا و نظم بین‌المللی لیبرال را حفظ نمود. لذا می‌توان به جای وارد کردن نیرو در منطقه‌ای همچون خاورمیانه، با استفاده از قدرت نرم و از طریق واگذاری امور به متحدین منطقه‌ای سیاست‌های خود را پیش برد (Grevi, 2016:6). در راستای پیاده نمودن استراتژی فوق دولت اوباما مبادرت به استفاده از قدرت نوع سومی به نام قدرت هوشمند که ترکیبی از قدرت نرم و سخت است نمود.

واژه قدرت هوشمند برای اولین بار توسط سوزان ناسل^۱ به کار برده شد. وی معتقد بود آمریکا برای تأمین منافع خود باید تمام توانایی‌های نظامی، اقتصادی، فرهنگی و ایدئولوژیک خود را در یک جهت هماهنگ سازد و برای حفظ هژمونی خود باید از قدرت هوشمند که ترکیبی از قدرت نرم و سخت است استفاده کند (پورحسن و دیگران، ۱۳۹۷: ۳۴۵). قدرت هوشمند تعبیر دیگری از سیاست هویج و چماق است که دولت اوباما آن را در قبال رقبای جهانی و دولت‌های متخاصم از جمله ایران و کره شمالی به کار گرفت.

در حالی که در قدرت نرم از به کارگیری قدرت سخت خودداری می‌شود در قدرت هوشمند ممکن است از قدرت سخت استفاده شود زیرا اگر رقیب احساس کند که احتمال به کارگیری قدرت سخت علیه او وجود ندارد بنابراین در رفتار خود هیچ تغییری ایجاد

1. Susan Nasal

نمی‌کند. هوشمندی قدرت به ضریب استفاده از قدرت سخت در کنار قدرت نرم مرتبط می‌شود و این وجه برجسته تفاوت آن با قدرت نرم است (پورحسین و دیگران ۱۳۹۵، ۳۴۶-۳۴۵).

منتقدین موازنه از راه دور یا استراتژی هژمونی لیبرال معتقدند این استراتژی شکست خورده است و نشانه‌های شکست این استراتژی «رکود وحشتناک» آمریکا، رشد فزاینده و قاطع چین؛ شکست روابط با روسیه؛ بی‌ثباتی خاورمیانه؛ شکست روند صلح اسرائیل و فلسطین و ناتوانی در دستیابی به اهداف مداخلات نظامی در افغانستان و عراق است (Mearsheimer and Walt, 2016). به طور خلاصه آن‌ها معتقدند این استراتژی «بی‌نظم، پرهزینه و خونین» به شدت به امنیت و منافع ایالات متحده آسیب رسانده است و رقبای آمریکا از قبیل چین، روسیه و ایران را در موقعیت مناسب قرار داده است و به متحدان اجازه داده است تا به‌جای سرمایه‌گذاری برای تأمین امنیت خود، آمریکا را ضامن امنیت خود قلمداد کنند و آمریکا با هزینه خود امنیت آن‌ها را تأمین کند و این تضمین، شرکای کوچک‌تر را تشویق نموده است تا همسایگان قدرتمند خود را به چالش بکشند و آمریکا را وارد چالش‌ها و منازعات غیرمنتظره کنند ((Mearsheimer and Walt 2016)).

منتقدین سیاست موازنه از راه دور معتقدند اولاً این استراتژی توانایی ایالات متحده را برای رهبری جهان و پیروی دیگران از سیاست‌های آمریکا کاهش داده است. ثانیاً، عموم مردم آمریکا به‌طور مداوم به مداخلات خارجی حساسیت دارند و از آن حمایت نمی‌کنند (Bremmer 2015).

بر اساس این ارزیابی، منتقدان هژمونی لیبرال در دوران ریاست جمهوری اوباما خواستار تغییر عمده راهبردی در جهت محدود کردن و متعادل سازی موازنه از راه دور بودند. آن‌ها معتقد بودند که این استراتژی باعث شده تا آمریکا در مناطق کلیدی جهان حضور مستقیم نداشته باشد و پیامد این رویکرد می‌تواند خروج تدریجی آمریکا از اروپا و خلیج فارس باشد. این خروج باعث خواهد شد تا در غیاب هژمون، یک خلأ قدرت ایجاد شود. در این دیدگاه ایران و روسیه به قدر کافی قدرتمند نیستند که خلأ هژمون را پر کنند. از طرف دیگر باتوجه به ظهور چین، طرفداران برجسته موازنه از راه دور بر این باورند که ایالات متحده باید به این استراتژی متعهد باقی بماند و از طریق نیروهای متحد خود در آسیا و اقیانوس آرام چین را به عنوان تنها رقیب بالقوه قدرت خود در آسیا کنترل کند. این



افراد معتقدند این استراتژی باعث می‌شود تا هم از هزینه‌های اقدامات نظامی بزرگ در خارج کاسته شود و هم اتهام دخالت آمریکا در امور داخلی دیگران کاهش پیدا کند. بعلاوه این استراتژی بیشتر با خلق و خوی عمومی در ایالات متحده تطابق دارد در نتیجه منجر به حمایت گسترده‌تر افکار عمومی از سیاست خارجی آمریکا خواهد شد و به دولت اجازه می‌دهد که بر اولویت‌های مهم داخلی تمرکز کند (Mearsheimer and walt 2016).

مخالفین این استراتژی بر این باورند که اولاً هزینه نظامی ارتش آمریکا به‌عنوان بخشی از تولید ناخالص داخلی نسبتاً پایین است و در حدی نیست که به خاطر آن از حضور مستقیم در برخی مناطق دنیا چشم‌پوشی کرد. ثانیاً خروج آمریکا از مناطق کلیدی نه تنها خلاء قدرت ایجاد می‌کند، بلکه باعث افزایش وابستگی ایالات متحده به متحدان مستبد و اقتدارگرا، در مناطقی مانند خاورمیانه خواهد شد. ثالثاً باعث کاهش نفوذ آمریکا در خارج می‌شود زیرا این کشور به جایگاه نظامی قوی و حفظ نظم بین‌المللی لیبرال در سراسر جهان متکی است. خلاصه در این دیدگاه، استراتژی موازنه از راه دور، ممکن است در کوتاه مدت موجب کاهش هزینه شود اما در بلندمدت هزینه‌های بیشتری برای آمریکا به دنبال خواهد داشت (Brands 2015). این انتقاد بر پایه این فرض اساسی استوار است که ایالات متحده نقش مهمی در ایجاد و حفظ نظم بین‌المللی لیبرال ایفا کرده است که از آن به شدت سود می‌برد و این نظم بدون ایالات متحده باقی نخواهد ماند.

باوجود انتقادهایی که از راهبرد موازنه از راه دور اوپاما می‌شود اما وی با اتخاذ این راهبرد در راستای حفظ منافع آمریکا و تداوم نظم جهانی لیبرال و در چارچوب تفکرات نهادگرایان لیبرال، سایر هم‌پیمانان آمریکا را نیز به همکاری و شراکت در هزینه‌های حفظ نظم جهانی لیبرال وادار نمود.

۲-۲. تمرکز بر آسیای اقتصادی

اوپاما برای کاهش هزینه‌های آمریکا و عبور از رکود اقتصادی ۲۰۰۸ و کاستن از تبعات داخلی آن ضمن تقبیح دو مداخله طولانی و غیرقابل حل نظامی (عراق و افغانستان) در خاورمیانه؛ سیاست تغییر تمرکز استراتژیک ایالات متحده نسبت به آسیا - به‌عنوان منطقه اصلی برای سیاست و اقتصاد جهانی - را اتخاذ نمود. به عبارت دیگر آمریکا به دنبال جای‌گزینی آسیای اقتصادی به جای آسیای نظامی بود.

تصمیم تمرکز بیشتر بر تلاش‌های آمریکا در آسیا اولین بار در مقاله بهار ۲۰۱۱ هیلاری کلینتون در مجله سیاست خارجی رونمایی شد. او بر این نکته تأکید کرد که پس از یک دهه هزینه منابع آمریکا در افغانستان و عراق این کشور نیاز دارد برای دهه آتی جهت‌دهی خود را به سوی منطقه مهم‌تر آسیا تغییر دهد. (محمد زاده ابراهیمی و دیگران، ۱۳۹۵: ۹۴-۹۳) اوپاما نیز این تغییر استراتژی را در سخنرانی نوامبر ۲۰۱۱ خود این گونه بیان می‌کند: «بعد از پشت سر گذاشتن دو جنگ طولانی و هزینه‌بردار در طول یک دهه اینک آمریکا به دنبال توجه به پتانسیل‌های اقتصادی منطقه آسیای پاسفیک است چون نیمی از پتانسیل اقتصادی دنیا در این منطقه در حال رشد است» (پوراحمدی و منصوریان، ۱۳۹۳: ۱۱۷).

درواقع اوپاما از بدو ورود به کاخ سفید به دنبال تغییر اولویت‌های آمریکا در مناطقی مانند اروپا و خاورمیانه بود. اوپاما برای مدیریت مشکلات و معضلات اقتصادی آمریکا که بخش عظیمی از آن ناشی از پیامدهای رکود سال ۲۰۰۸ بود تلاش نمود تا یک راهبرد اقتصادی را در آسیا - اقیانوسیه جای‌گزین راهبرد سیاسی - امنیتی خود در خاورمیانه نماید.

در واقع رشد بی‌سابقه چین یکی از مهم‌ترین دلایل تمرکز آمریکا بر آسیا بود. به همین خاطر آمریکا استراتژی جهانی خود را برای بازگشت به آسیا و اقیانوس آرام، تنظیم نمود. وقتی چین در طول سه سال، سه رویداد برجسته بازی‌های المپیک ۲۰۰۸، رژه نظامی در سال ۲۰۰۹ و نمایشگاه جهانی در سال ۲۰۱۰ را برگزار نمود و در سال ۲۰۱۰ از ژاپن به عنوان بزرگ‌ترین اقتصاد جهان پیشی گرفت استراتژیست‌های عملگرای ایالات متحده عمیقاً به این مهم رسیدند که با توجه به این که تولید پایه و اساس صنعت است و تولید قوی با قدرت نظامی قوی همراه است و قدرت نظامی قوی توانایی رقابت برای رهبری جهانی را به همراه می‌آورد لذا باید شرایطی را ایجاد کنند که چین متوقف شود. (weforum 2016) به همین خاطر برای توقف چین به این نتیجه رسیدند که آمریکا باید استراتژی جهانی خود را تغییر دهد و بر آسیا و اقیانوسیه متمرکز شود.

بنابراین اوپاما ابتدا سیاست «بازگشت به آسیا» را پیشنهاد کرد، برخی مقامات که در ابتدا در دولت بوش مشغول به کار بودند، اعتراض کردند. آن‌ها سؤال کردند که آیا این اصطلاح بیانگر آن است که آسیا توسط دولت بوش رها شده است و اوپاما را به عنوان نمونه‌ای بد برای تحقق سیاست‌های دوجانبه در دیپلماسی مورد انتقاد قرار دادند. بنابراین

عنوان این استراتژی به "چرخش به آسیا"^۱ تغییر یافت، به این معنا که آمریکا می‌خواهد تمرکز خود را از اروپا به سمت آسیا تغییر دهد. اما متحدان اروپایی آمریکا، در برابر این عنوان این پرسش را مطرح کردند که آیا ایالات متحده می‌خواهد اروپا و اقیانوس اطلس را ترک کند؟ واکنش آن‌ها باعث شد که اواما این سیاست را به‌عنوان «تعادل دوباره در آسیا و اقیانوس آرام»^۲ تغییر دهد. این یک عنوان هوشمندانه بود چون اواما به دنبال القا این باور بود که چین تعادل آسیا را بر هم زده است و ایالات متحده باید این تعادل را مجدداً به آسیا برگرداند (weforum 2016).

اواما بر نقش پررنگ و طولانی مدت آمریکا در آسیا-اقیانوسیه تأکید نمود و معتقد بود آمریکا این نقش را با حمایت از اصول اساسی و در همکاری نزدیک با متحدان و دوستانش در شکل دهی به منطقه آسیا-اقیانوسیه و آینده آن ایفا خواهد کرد. از منظر اواما این منطقه اولویت بالایی برای سیاست امنیتی آمریکا داشت و این کشور به دنبال تثبیت موقعیت خود در آن بود. در حالی که آسیا همیشه برای ایالات متحده دارای اهمیت بوده اما هیچ وقت پیش از دولت اواما در زمره مهم‌ترین اولویت‌های سیاست خارجی واشنگتن قرار نداشت. البته این رویکرد اواما در تنزل اولویت مناطقی همچون خاورمیانه، اروپا و آسیای جنوب غربی نقش داشت و منجر به انتقادات داخلی و خارجی از سیاست خارجی دولت اواما شد (محمدزاده ابراهیمی و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۳۸). به این ترتیب اواما با اتخاذ این سیاست که هم مبتنی بر جای‌گزینی درگیری‌های نظامی با فشارهای اقتصادی بر رقبای خود مخصوصاً چین بود و هم مبتنی بر همکاری‌های چند جانبه در چارچوب مؤسسات و نهادهای اقتصادی بین‌المللی بود توانست با مفصل‌بندی دو رویکرد بین‌المللی گرایان لیبرال و نهادگرایان لیبرال تا حدودی مانع یکه‌تازی اقتصادی چین در آسیا و اقیانوسیه شود.

۲-۳. چند جانبه گرایی

آمریکا بعد از ۱۱ سپتامبر، در ذیل گفتمان مقابله با تروریسم به مداخله نظامی در خاورمیانه مبادرت نمود و این سیاست باعث شد تا هزینه‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی و جانی زیادی بر آمریکا تحمیل شود. اواما بر این باور بود که این سیاست باعث شده تا

1. pivot to Asia
2. rebalance to Asia-Pacific

نیازمندی‌ها و مطالبات اقتصادی مردم آمریکا در حاشیه مسائل نظامی و امنیتی قرار بگیرد. لذا باید در اولویت‌های آمریکا بازنگری شود. به طوری که هم از بار تعهدات و هزینه‌های آمریکا کاسته شود و هم سایر کشورها نیز در این هزینه‌ها مشارکت داشته باشند. چندجانبه‌گرایی رهیافتی بین‌الملل‌گرایانه برای حفظ دخالت آمریکا با هزینه اندک در خارج بود. پیش از آن یک جانبه‌گرایان اعلام کرده بودند آمریکا باید به تنهایی در صحنه بین‌الملل وارد عمل شود. آنان اصرار می‌ورزند که درگیری‌های خارج از کشور محدود به آن‌هایی که رفاه و امنیت آمریکا را تقویت می‌سازد معطوف شود؛ صرف نظر از این که آیا سایر اعضای جامعه بین‌المللی این گزینش را حمایت می‌کنند یا خیر (عامری گلستانی و شجاعی، ۱۳۹۶: ۱۷۴-۱۷۳).

اوباما که در نهمین ماه عمر دولتش جایزه صلح نوبل را بدون هیچ کاری به طور خاص به دست آورد وعده داد که به چند جانبه‌گرایی و محدودیت استفاده از ارتش ایالات متحده به عنوان اولین گزینه در مواجهه با بحران احترام بگذارد. اوباما در یک خطابه معروف در پراگ در سال ۲۰۰۹ گفت: «برای پایان دادن به تفکر جنگ سرد، نقش سلاح‌های هسته‌ای در استراتژی امنیت ملی ما کاهش می‌یابد. (Fabian 2016) در واقع اوباما در نطق‌ها و موضع‌گیری‌های خود تلاش می‌کرد که آمریکا را به عنوان حافظ صلح و امنیت جهانی نشان دهد و اعلام کند که آمریکا با عبور از یکجانبه‌گرایی بوش به سمت چندجانبه‌گرایی حرکت نموده است.

اوباما معتقد بود که اولاً حفظ برتری آمریکا باید در اولویت باشد. به عبارت دیگر باید بین منافع حیاتی آمریکا و دیگران، مانند جلوگیری از حملات تروریستی در ایالات متحده و یا گسترش سلاح‌های هسته‌ای، تمایز قائل شد. ثانیاً، باید فهم دقیقی از پیچیدگی امور بین‌الملل داشت و نباید به رویدادهای در حال ظهور واکنش‌های شدید نشان داد. از این رو باید در روابط بین‌الملل (مثلاً در روابط روسیه و چین) هزینه‌ها با دیگران تقسیم شود و بین رقابت و همکاری تعادل برقرار شود؛ ثالثاً باید، از دخالت نظامی در درگیری‌های ظاهراً قابل حل به ویژه در خاورمیانه اجتناب کرد و صرفاً به شکل محدود و با اطلاعات دقیق در درگیری‌ها وارد شد. البته باید تأکید اصلی بر افزایش متحدان باشد. در نهایت این که در جهان‌بینی اوباما سیاست بین‌الملل صرفاً مربوط به تعادل قدرت عینی نبود، بلکه ایشان به قدرت افکار و ایده‌ها نیز اعتقاد داشت و بر این باور بود که این نوع از قدرت

می تواند مبنایی برای همکاری مؤثر جهانی در حمایت از یک سیستم بین‌المللی باز باشد.
(Grevi, 2012:2)

دولت اواما به واسطه بحران‌های مختلف اقتصادی که آمریکا را با مشکلات داخلی مواجه ساخته بود و در راستای کاهش هزینه‌های مالی آمریکا در مواجهه با مسائل و بحران‌های جهانی تلاش نمود تا سیاست یکجانبه‌گرایانه نومحافظه‌کاران را به سیاست چند جانبه‌گرایانه و مبتنی بر اجماع بین‌المللی تغییر دهد. اواما در این رابطه می‌گوید: «وقتی با نگرانی جهانی در مورد موضوعی مواجه می‌شویم که تهدید مستقیمی علیه آمریکا محسوب نمی‌شود و تا آستانه اقدام نظامی پیش می‌رود ما به تنهایی عمل نخواهیم کرد. در این صورت باید متحدان و شرکای خود را برای انجام اقدام جمعی بسیج کنیم در این رابطه از ابزار خود همچون دیپلماسی و تحریم استفاده می‌کنیم و در صورت ضرورت و اضطرار، اقدام نظامی چند جانبه در دستور کار قرار خواهد گرفت» (محمدزاده ابراهیمی و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۳۳).

یکی از جنبه‌های اصلی چندجانبه‌گرایی توجه به نهادگرایی است. ماهیت چندجانبه‌گرایی بر همکاری‌های نهادی در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، ارتباطی، اجتماعی، فرهنگی و امنیتی مبتنی است. نهادگرایی بر نقش نهادها و سازمان‌های غیر دولتی و سازمان‌های بین‌حکومتی و سازمان‌های غیر دولتی و ساختارهای هنجاری در ایجاد ثبات، امنیت و صلح بین‌المللی تأکید می‌کند. سازمان‌های بین‌المللی و نهادهای چندجانبه برای نائل شدن به همکاری متقابل فعالیت می‌کنند. هرچند نظام بین‌الملل آنارشیک است اما فرصت همکاری و مشارکت میان بازیگران مهیاست (عامری گلستانی و شجاعی، ۱۳۹۶: ۱۷۵-۱۷۴).

این تغییر رویکرد را می‌توان به وضوح در برخورد با پرونده هسته‌ای ایران و کره شمالی مشاهده نمود. اواما برای مدیریت این دو بحران تلاش نمود با ایجاد اجماع جهانی و ذیل نهادهای بین‌المللی و توافقات چند جانبه به مدیریت بحران هسته‌ای این دو کشور پردازد و هزینه‌های برخورد یکجانبه با این بحران‌ها را از دوش آمریکا بردارد. به عنوان مثال کاری که دولت بیل کلینتون و جرج بوش نتوانستند در قبال ایران انجام بدهند دولت اواما با اتخاذ رویکرد چندجانبه‌گرایی موفق به انجام آن شد.

اجماع بین‌المللی بر سر نیاز به اعمال فشار بر ایران، منجر به ارجاع پرونده هسته‌ای ایران به شورای امنیت در سال ۲۰۰۶ و صدور ۴ قطعنامه سازمان ملل علیه ایران شد. بین سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۰ و بر اساس قطعنامه‌های شورای امنیت، تجارت مواد هسته‌ای حساس با ایران ممنوع شد، سرمایه‌های مالی ایران بلوکه شد و اشخاص، کارشناسان نظامی و تمام افرادی که در فعالیت‌های هسته‌ای ایران مشارکت داشتند در فهرست تحریم‌های بین‌المللی قرار گرفتند. در بین قطعنامه‌هایی که علیه ایران صادر شد، قطعنامه ۱۹۲۹ بسیار پیشرفته‌تر و حامل یک بسته کامل از تحریم‌های سازمان ملل بود. نکته قابل توجه این بود که این قطعنامه یکی از آخرین قطعنامه‌هایی بود که علی‌رغم تهدید و توشدن توسط روسیه و چین، با اجماع اکثریت اعضای شورای امنیت تصویب شد (فلاحی، ۱۳۹۶: ۱۵۳). نتیجه تلاش اوپاما برای تقسیم هزینه مدیریت پرونده و بحران هسته‌ای ایران با سایر کشورها و اتخاذ رویکرد چند جانبه‌گرایی در قبال ایران، تغییر رفتار هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران و پذیرش برجام بود. این رویکرد که آمیزه‌ای از تفکرات بین‌المللی گرایان لیبرال و نهادگرایان لیبرال بود هم بر وابستگی متقابل، همکاری و دیپلماسی متکی است و هم بر حمایت و استفاده از ساختارها و سازمان‌های سیاسی بین‌المللی تأکید دارد.

۲-۴. تعامل و مشارکت عمیق استراتژیک:

اوپاما در تلاش بود تا یکی از اصول حاکم بر سیاست خارجی خود را تعامل با سایر کشورها و عمل به تعهدات جهانی آمریکا عنوان کند. تعامل عمیق استراتژیک که مخالفان از آن به عنوان «هژمونی لیبرال» نام می‌برند، خواستار حفظ یا تجدید فعالیت‌های جهانی آمریکا برای تضمین نظم بین‌المللی لیبرال است. طرفداران این استراتژی شامل بین‌المللی‌گرایان لیبرالی که بر ایجاد نهادهای بین‌المللی و همکاری جهانی تأکید می‌کنند و همچنین بین‌المللی‌گرایان محافظه‌کار و نومحافظه‌کارانی است که برای پیشبرد اهداف آمریکا معتقد به استفاده از قدرت و نیروی اجبار هستند. (Grevi, 2012: 6)

در تعریف تعامل و مشارکت عمیق بین‌المللی می‌توان گفت اول: تعامل عمیق به معنای حفظ نفوذ و حمایت از کشورها و نهادهای بین‌المللی است که بر اساس ارزش‌های آمریکایی تأسیس شده‌اند. دوم: این تعامل و مشارکت باعث می‌شود آمریکا در مذاکراتی که بین کشورها اتفاق می‌افتد نفوذ بیشتری داشته باشد و درگیرها و بحران‌های جهانی

نقش واسطه و داور را بازی کند. سوم، مشارکت و دخالت آمریکا هم مانع از اشتباهات خواهد شد و هم در عین حال، تأثیر بازدارنده‌ای بر دشمنان آن خواهد داشت. براساس این استراتژی، برای آن که نقش رهبری آمریکا در دنیا حفظ شود نیروهای آمریکایی باید صرفاً در مناطقی که منافع آمریکا ایجاب می‌کند حضور داشته باشند. به عبارت دیگر مشارکت "انتخابی" نه تنها می‌تواند مشکلات مربوط به ناپایداری‌های اقتصادی، دیپلماتیک و نظامی را حل کند بلکه می‌تواند قدرت نرم ایالات متحده را نیز تقویت کند. باتوجه به این‌که در گذشته تصویر آمریکا به خاطر دخالت بیش از حد در سایر کشورها آسیب دیده است این سیاست می‌تواند هم چهره آمریکا را بهبود ببخشد و هم مانع می‌شود تا آمریکا به‌عنوان بزرگ‌ترین ابرقدرت دنیا وارد درگیری‌هایی شود که ورود در آن‌ها برای منافع آمریکا ضروری نیست. (Natalizia 2014) در واقع منطق تعامل و مشارکت عمیق، همه کشورها را درگیر مسائل مختلف جهانی می‌کند و بخش عظیمی از مسئولیت‌ها و هزینه‌های که آمریکا قبلاً به عنوان رهبر نظم جهانی لیبرال متقبل می‌شد بین کشورهای مختلف تقسیم می‌شود.

طرفداران استراتژی تعامل و مشارکت عمیق طیف وسیعی از مزایا را برای این استراتژی ارائه می‌دهند. آن‌ها معتقدند اولاً واقعیت این است که ایالات متحده تأمین‌کننده نهایی امنیت در مناطق ناپایدار جهانی است که به کاهش خطر درگیری‌ها و یا کاهش تسلیحات در این مناطق کمک می‌کند؛ به طوری که متحدین به آن اطمینان دارند و رقبا از آن می‌ترسند. ثانیاً قدرت ایالات متحده ایجادکننده یک سیستم بین‌المللی باز است که امکان مبادلات و همکاری‌های بین‌المللی را فراهم می‌کند. از طرف دیگر واشنگتن ابزار نفوذ قابل توجهی را در کشورهای جهان سوم و در موضوعات مختلف در اختیار دارد؛ به عبارت دیگر رهبری ایالات متحده به صورت رایگان ارائه نمی‌شود: ایالات متحده آمریکا مصالح نامتناسب و بیهوده را کنار می‌گذارد (Brooks, 2013).

در این راستا رابرت کاگان استدلال می‌کند که «ابرقدرت‌ها بازنشسته نمی‌شوند» و نسبت به خطری که آن را بازگشت به "عادی شدن" عنوان می‌کند هشدار می‌دهد. او نتایج عقب‌نشینی آمریکا از مسئولیت‌های جهانی در فاصله بین دو جنگ جهانی در قرن بیستم را یادآوری می‌کند و استدلال می‌کند که به نظر او انزوای آمریکای فعلی در نهایت منجر به بازگشت قدرتمند آن به عرصه جهانی خواهد شد. وی معتقد است نظم، مبتنی بر قدرت است و در غیاب یک متعهد نیرومند مانند ایالات متحده، عمر این نظم کوتاه خواهد بود.

(Kagan 2014) به همین دلیل، طرفداران تعامل عمیق استراتژیک، معتقدند که نیاز به بازسازی و حمایت از قدرت آمریکا وجود دارد. در این راستا در سال ۲۰۱۶ یک گروه از محققان، مقامات سیاسی - از هر دو طیف سیاسی دموکرات و جمهوری خواه - و روزنامه نگاران برای بررسی این که چگونه یک دولت جدید باید به چالش‌های پیچیده مقابل ایالات متحده و نظم بین‌المللی پاسخ دهد، در «مرکز نوین امنیت آمریکا» گرد هم آمدند و گزارشی با عنوان «راهکارهای گسترش قدرت آمریکا برای گسترش مشارکت آمریکا در یک نظم جهانی رقابتی»^۲ تهیه نمودند و آن را به عنوان یک مانیفست برای رهبری فعال‌تر ایالات متحده در امور جهانی منتشر کردند. این گروه به دنبال ایجاد یک توافق ملی در راستای چگونگی نقش آفرینی جهانی آمریکا بودند.

نویسندگان در این گزارش و در گام اول نیاز حیاتی دنیا به رهبری آمریکا را مفروض می‌گیرند و سپس با علم به این که نهایتاً قدرت آمریکا حداقل برای تضمین حمایت سیاسی از برنامه سیاست خارجی پیشگیرانه به سلامت اقتصاد آن بستگی دارد، اقدامات متعددی را برای تأیید و گسترش مشارکت و حضور ایالات متحده در آسیا، اروپا و خاورمیانه توصیه می‌کنند. این توصیه‌ها در وهله اول شامل مدیریت روابط ایالات متحده و چین (تنها چالش اساسی برای سیاست خارجی ایالات متحده) است؛ به طوری که هم‌زمان هم باید بر این غول در حال رشد غلبه نمود و هم آن را در نظم لیبرال ادغام ساخت. در گام بعدی ایالات متحده مجدداً باید با اروپا مشغول به کار شود تا روند نگران‌کننده را در این قاره متوقف کند، زیرا «جامعه بین‌المللی آتلانتیک همچنان پایه و اساس نظم جهانی لیبرال است». همچنین نیاز به تلاش طولانی مدت برای حل بحران‌های متعدد که بر خاورمیانه تأثیر می‌گذارد وجود دارد، زیرا خطرات ناشی از این منطقه نمی‌توانند از بین بروند. بر اساس این گزارش، باید در راستای ایجاد یک حاشیه امن نظامی برای ایالات متحده در برابر دشمنان - از طریق سرمایه‌گذاری کافی (افزایش هزینه‌های دفاعی) و نوآوری - حرکت نمود چون قدرت نظامی همچنان یک نیاز ضروری برای نفوذ سیاسی جهانی است. (Campbell and colleagues, 2016) توصیه‌های این گزارش عموماً بر یک

1. Center for a New American Security

2. Extending American Power Strategies to Expand U.S. Engagement in a Competitive World Order

رشته استراتژی‌های مهم و بلند مدت در سیاست خارجی ایالات متحده و بر مفهوم نقش و مأموریت استثنایی آمریکا به عنوان یک نیروی خوب در جهان متمرکز شده است. در حالی که نویسندگان این گزارش معتقد هستند که تقاضا برای رهبری ایالات متحده در سراسر جهان در حال رشد است، اما بسیاری معتقدند تلاش اوپاما برای تداوم و تقویت هژمونی لیبرال یک تراژدی بود؛ به ویژه هنگامی که از سیاست خارجی صحبت می‌کنیم این یک تراژدی است چرا که اوپاما این فرصت را داشت تا نقش آمریکا در جهان را بازسازی کند و به نظر نیز قصد انجام این کار را داشت اما نتوانست موفق شود. بحران‌های بین سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۰۹ فرصت ایده‌آلی بود تا استراتژی شکست خورده هژمونی لیبرال که ایالات متحده از زمان پایان جنگ سرد به دنبال آن بود، کنار گذاشته شود اما در پایان اوپاما این رویکرد آشنا اما شکست خورده را کنار نگذاشت. نتیجه آن یک میراث اشتباه در سیاست خارجی بود که کمک کرد دونالد ترامپ به کاخ سفید برسد. (والث ۱۳۹۵) پس از پیروزی دونالد ترامپ، اجرایی شدن اکثر دستورالعمل‌های گزارش مرکز نوین امنیت آمریکا و به طور کلی عملیاتی شدن استراتژی تعهد عمیق استراتژیک، در حاله‌ای از ابهام فرو رفت و حتی بسیاری بر این باورند این دستورالعمل‌ها کاملاً شکست خورده‌اند.

۲-۵. اول دیپلماسی^۱

اوپاما قبل و بعد از انتخابش به عنوان رئیس جمهور، خواست خود را برای انجام یک تلاش جدی و هماهنگ دیپلماتیک که قادر به تغییر دیدگاه‌های جهانی درباره آمریکا و تقویت موضع و اعتبار ایالات متحده در جهان باشد اعلام نمود. اوپاما در رویکرد دوگانه «فشار-دیپلماسی» از به‌کارگیری منطق «اول دیپلماسی» سخن گفت.

هدف نهایی از به‌کارگیری منطق «اول دیپلماسی» توسط اوپاما تغییر سیاست دولت قبلی و به چالش کشیدن آن بود؛ سیاستی که برای مجازات دول متخاصم از گفتگو و مذاکره با آن‌ها امتناع می‌کرد. (Castigioni, 2013:3) مخصوصاً این که از یک طرف آمریکا به واسطه حضور در عراق و افغانستان هم متحمل هزینه‌های زیادی شده بود و هم چهره جهانی آن مخدوش شده بود و از سوی دیگر بروز بحران سوریه و تهدید منافع ملی

1. diplomacy first

آمریکا باعث شد تا اوپاما به این نتیجه برسد که دیپلماسی تنها راه حل و فصل درازمدت چالش‌های امنیتی است که ایالات متحده در خاورمیانه و جهان با آن‌ها مواجه است. به همین خاطر بود که اوپاما در مبارزات انتخابات ریاست جمهوری و در مباحث درون حزبی دموکرات‌ها به شدت تلاش کرد تا سایر اعضای حزب دموکرات به ویژه رقبای خود مانند سناتور هیلاری کلینتون را متقاعد کند که آمریکا باید بدون پیش‌شرط دیدارهای دیپلماتیک با کشورهایی مانند ایران، کره شمالی و سوریه انجام دهد. (Gordon & Zeleny 2007) در همین راستا بود که اوپاما ۵ ماه بعد از انتخابش زمانی که تلاش کرد تا پایه‌های جدیدی برای سیاست نوین آمریکا در خاورمیانه بگذارد در دانشگاه الازهر قاهره در رابطه با ایران به‌عنوان یک کشور متخاصم می‌گوید: «مسائل بسیاری برای بحث در مورد دو کشور ما وجود دارد و ما مایل هستیم بدون پیش‌شرط بر اساس احترام متقابل حرکت کنیم» (Obama 2009) در همین راستا در سخنرانی ایالتی خود بعد از انتخاب مجدد در سال ۲۰۱۳ می‌گوید: «ما شجاعت نشان خواهیم داد تا اختلافاتمان را با سایر ملل صلح آمیز حل کنیم، نه به این دلیل که ما نسبت به خطراتی که با آن روبرو هستیم، ساده لوح هستیم، بلکه به این دلیل که تعامل، بیشتر می‌تواند سوء ظن و ترس را برطرف کند.» (Obama 2013)

هر چند اوپاما علناً در برابر برنامه هسته‌ای ایران ایستاد و اعلام نمود که برای توقف برنامه هسته‌ای ایران از تمام ابزارهای قدرت خود حتی گزینه نظامی استفاده می‌کند با این حال، چه در زمان نبلیغات انتخاباتی خود و چه بعداً به‌عنوان یک رئیس‌جمهور، سعی کرد با تأکید بر اهمیت مذاکرات مستقیم با رهبر ایران در تهران و «دیپلماسی فعال شخصی»^۱، خود را هم از سلف خود (جرج بوش) و هم از رقیب جمهوریخواهش جان مک‌کین، متمایز کند (The New York Times 2007).

هر چند هم بوش و و هم اوپاما می‌خواستند ایران غنی‌سازی اورانیوم را متوقف کند و برنامه هسته‌ای خود را کنار بگذارد؛ و هر دو می‌خواستند مسیر دیپلماتیک را قبل از انتخاب مداخله نظامی مورد آزمایش قرار دهند، با این حال اوپاما همیشه منتقد رویکرد سختگیرانه بوش در محدود کردن تماس با تهران به عنوان یک شکل از فشار بر ایران بود

1. Aggressive personal diplomacy

و در ترکیب دیپلماسی و تحریم که به طور کلی «رویکرد دوگانه» نامیده می‌شود، بر خلاف بوش تأکید بیشتری بر دیپلماسی داشت (Castigioni, 2013:3).

اوباما و تیم سیاسی‌اش منتقد شیوه برخورد جرج بوش با کشورهایمانند ایران بودند. به‌عنوان مثال در حالی‌که در دسامبر ۲۰۰۷، دستگاه اطلاعاتی آمریکا اطمینان بالایی را به دست آورد که ایران برنامه سلاح هسته‌ای خود را در سال ۲۰۰۳ متوقف کرده و با اطمینان متوسطی اعلام نمود که این برنامه همچنان در سال ۲۰۰۷ متوقف بوده است اما بوش به جای تعامل با ایران به رویارویی با این کشور ادامه داد و از نفوذ ایالات متحده در آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای و شورای امنیت سازمان ملل متحد برای اعمال تحریم‌های سنگین علیه ایران استفاده کرد. در مقابل ایران ضمن اعتراض به تحریم‌ها، یک برنامه غنی‌سازی اورانیوم را آغاز کرد که می‌توانست ایران را در مسیر دستیابی به بمب هسته‌ای قرار دهد. (Fabian 2016) به عبارت دیگر سیاست تقابلی جرج بوش نه تنها ایران را متوقف نکرد بلکه این کشور را در آستانه دستیابی به یکی از مهم‌ترین تسلیحات نظامی بازدارنده یعنی بمب هسته‌ای قرار داد. بنابراین اوباما با اتخاذ سیاست تغییر به سمت استفاده از ابزار دیپلماسی برای مدیریت کشورهای متخاصم رفت. اوباما با تأکید بر دیپلماسی و مذاکره و در سایه چندجانبه‌گرایی تلاش نمود تا هزینه مدیریت بحران‌هایی که آمریکا با آن‌ها مواجه بود را پایین بیاورد و در این راستا تلاش نمود تا از نهادهای بین‌المللی مانند سازمان ملل بیشترین استفاده را ببرد. البته اوباما یک دوره دشواری را طی نمود چون منطق «اول دیپلماسی» و راهبرد تعامل عمیق ایالات متحده و شیوه‌ای که او برای تأمین منافع ملی آمریکا ترسیم نمود با انتقادات جدی از طرف مخالفانش مواجه شد و پیروزی ترامپ نشان از پیروزی مخالفان استراتژی تعاملی اوباما داشت. هر چند عناصری از تداوم سیاست خارجی اوباما در سیاست خارجی ترامپ دیده می‌شود؛ عناصری مانند تمرکز بر مسائل داخلی، تمایز بین منافع ملی حیاتی ایالات متحده و دیگران، و خروج ایالات متحده از بحران‌های پیچیده در خاورمیانه (با تمرکز بر مبارزه با تروریسم) اما اتخاذ شیوه‌های رادیکالی ترامپ در عبور از نهادها و توافق‌نامه‌های بین‌المللی و تأکید بر تحریم‌های یکجانبه آمریکا علیه کشورهایی که نمی‌خواهند تابع نظم جهانی آمریکا باشند کاملاً در تقابل با منطق «اول دیپلماسی» بار اوباما قرار دارد.

نتیجه‌گیری

براساس آن چه در مطالعه حاضر آمد می‌توان گفت دکترین اوباما در عرصه سیاست خارجی دکترین تغییر بود و این تغییر در راستای حفظ و تداوم هژمونی نظم لیبرال بود. اوباما معتقد بود نابسامانی‌های اقتصادی در درون آمریکا و استراتژی هزینه‌بردار دولت بوش در خارج از آمریکا منجر به تضعیف هژمونی نظم لیبرال در دنیا شده است لذا برای احیای این نظم به طور همزمان اقدام به کاهش تعهدات آمریکا در خارج از طریق موازنه از راه دور، چندجانبه‌گرایی و ذیل نهادهای بین‌المللی و احیای اقتصاد داخلی از طریق ترجیح اولویت‌های داخلی آمریکا بر اولویت‌ها و تعهدات خارجی و جهانی آمریکا نمود. راهبردهای اتخاذ شده توسط اوباما در عرصه سیاست خارجی ترجمه دقیقی از عناصر موجود در دو رویکرد بین‌المللی گرایان و نهادگرایان لیبرال به روابط بین‌الملل بود؛ به این معنا که همکاری‌های چندجانبه، جایگزینی قدرت سخت با قدرت نرم، جایگزینی فشارهای نظامی با فشارهای اقتصادی، استفاده از دیپلماسی به جای جنگ و استفاده از نهادها و مؤسسات بین‌المللی برای پیشبرد اهداف ملی و جهانی که درون مایه‌های اصلی دو رویکرد فوق هستند کاملاً در راهبرد تغییر اوباما عملیاتی شدند. اوباما در راستای بهبود چهره جهانی آمریکا و احیای نظم لیبرال و صدور ارزش‌های آمریکایی و جلب اعتماد افکار عمومی جهانی به جنگ در عراق و افغانستان پایان داد و در مواجهه با بحران مالی داخلی، به اشتراک گذاشتن بار و مسئولیت‌های رهبری جهانی با دیگران را مورد تأکید قرار داد. اگر چه این سیاست‌ها منجر به بهبود نسبی اقتصاد و چهره جهانی آمریکا شد اما در مقابل عدم حضور مستقیم آمریکا در مناطق حساس و استراتژیکی مانند خاورمیانه و محدود کردن توان نظامی و ارتش آمریکا منجر به تقویت رقابتی جهانی آمریکا مانند روسیه و چین و رقابتی آمریکا در منطقه خاورمیانه از جمله ایران شد. سیاست خارجی اوباما منافذ مهمی را برای حضور قدرت‌های دیگر جهانی مهیا نمود و ساختار نظام بین‌الملل را به سمت پذیرش قطب‌های بزرگ منطقه‌ای و جهانی سوق داد و هژمونی جهانی آمریکا را با چالش مواجه ساخت به همین خاطر بود که مردم آمریکا در سال ۲۰۱۶ به ترامپ جمهوری‌خواهی متمایل شدند که از احیای عظمت آمریکا و بازسازی هژمونی آن سخن می‌گفت.



منابع

- آرایی، و، حسین زاده، م (۱۳۹۲)، «سیاست خارجی اوپاما در آمریکای لاتین؛ تداوم یا تغییر»، **فصلنامه سیاست خارجی**، سال ۲۷، شماره ۳
- پوراحمدی، ح، منصوریان، آ (۱۳۹۳)، «تغییرات سیاست خارجی آمریکا و تحولات خاورمیانه»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، دوره ۱۷، شماره ۶۶.
- پورحسن، ن؛ قنبری، ل و رضایی، ز (۱۳۹۷)، «بازشناخت راهبرد قدرت هوشمند اوپاما علیه جمهوری اسلامی ایران»، **فصلنامه مجلس و راهبرد**، دوره ۲۵، شماره ۹۵.
- جوادی، م.ح، پرهیزکار، آ، خضری، آ (۱۳۹۵)، «سیاست خارجی باراک اوپاما در غرب آسیا و شمال آفریقا تا سال ۲۰۱۵»، **فصلنامه مطالعات روابط بین الملل**، دوره ۹، شماره ۳۶.
- حبیب‌اللهی، م؛ امام جمعه زاده، ج و مسعودنیا، ح (۱۳۹۷)، «اوپاما و سیاست خارجی آمریکا در قبال مصر»، **فصلنامه مطالعات روابط بین الملل**، سال یازدهم، شماره ۴۳.
- عامری گلستانی، ح و شجاعی، ب (۱۳۹۶)، «مقایسه رویکرد یک‌جانبه‌گرایی ایالات متحده در قبال پرونده هسته‌ای ایران»، **فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی**، شماره ۳۱.
- فرخی چشمه سلطانی، م و عطار، س (۱۳۹۷)، «راهبرد موازنه از راه دور و سیاست خارجی آمریکا (با تأکید بر غرب آسیا)»، **فصلنامه آفاق امنیت**، سال یازدهم، شماره ۳۸.
- قاسمی، ح و نوازنی، ع (۱۳۹۳)، «بررسی مقایسه‌ای سیاست بوش و اوپاما در قبال تروریسم در جهان اسلام»، **فصلنامه مطالعات سیاسی جهان اسلام**، دوره ۳، شماره ۱۲.
- کریمی فرد، ح (۱۳۹۴)، «بررسی و نقد سیاست خارجی اوپاما»، **فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی**، دوره ۷، شماره ۲۵.
- محمدزاده ابراهیمی، ف؛ ملکی، م و امام جمعه‌زاده، ج (۱۳۹۵)، «سیاست خارجی آمریکا در پرتو راهبرد محور آسیایی دولت اوپاما»، **فصلنامه مطالعات روابط بین الملل**، سال نهم، شماره ۳۳.

محمدزاده ابراهیمی، ف؛ ملکی، م و وثوقی، س (۱۳۹۶)، «دونالد ترامپ و میراث سیاست واقع‌گرایانه اوباما در خاورمیانه»، *سیاست جهانی*، دوره ششم، شماره ۲.

والث، آ (۱۳۹۵)، «هژمونی لیبرال کنار گذاشته می‌شود؟ اوباما و شکست در سیاست

خارجی»، قابل دسترس در: <http://www.irdiplomacy.ir/fa/news/1966327>

Brands, H, 2015, "Fools Rush Out? The flawed logic of Offshore Balancing", *Washington Quarterly*, Summer 2015, available at: https://twq.elliott.gwu.edu/sites/twq.elliott.gwu.edu/files/downloads/Brands_Summer%202015.pdf

Bremmer, I, 2015, *Superpower: Three Choices for America's Role in the World*, Portfolio Penguin.

Brooks, S. G, Ikenberry, G.J, Wohlforth, William, C, 2013, "Lean Forward", *Foreign Affairs*, January/February 2013, available at: <https://www.foreignaffairs.com/articles/united-states/2012-11-30/lean-forward>

Callahan, P, 2004, *Logics of American Foreign Policy: Theories of America's World Role*, (New York: Pearson/Longman, 2004).

Campbell, K, and Chollet, D, 2006, "The New Tribalism: Cliques and the Making of U.S. Foreign Policy," *The Washington Quarterly*, vol. 30, no. 1

Castiglioni, CI, 2013, "Obama's Policy toward Iran: Comparing First and Second Term", -Campbell. Kurt & Eric Edelman, Michèle Flournoy, Richard Fontaine, Stephen J. Hadley, Robert Kagan (Co-chairman), James P. Rubin (Co-chairman), Julianne Smith, James Steinberg, and Robert

Devitt, R, 2011, "Liberal Institutionalism: An Alternative IR Theory or Just Maintaining the Status Quo?", Available in: <https://www.e-ir.info/2011/09/01/liberal-institutionalism-an-alternative-ir-theory-or-just-maintaining-the-status-quo/>, "Assessment Of President Obama's Foreign Policy – Analysis", Available in: Fabian, P.K, 2016

<https://www.eurasiareview.com/08092016-assessment-of-president-obamas-foreign-policy-analysis>

Gordon, M and Zeleny, J, 2007, Obama Pledges 'Aggressive' Iran Diplomacy, Available in: <https://www.nytimes.com/2007/11/02/us/politics/01cnd-obama.html>

Grevi, G, 2016, "Lost in transition? US foreign policy from Obama to Trump", Available in: [www.epc.eu/documents/uploads/pub7240 Lotintransition.pdf](http://www.epc.eu/documents/uploads/pub7240_Lotintransition.pdf)

Hulsman, J, 1997, *A Paradigm for the New World Order: A Schools-of-Thought Analysis of American Foreign Policy in the Post-Cold War Era* (New York: St. Martin's Press), 12.

"How America's relationship with China changed under Obama" Available in: <https://www.weforum.org/agenda/2016/12/america-china-relationship>

Kagan, R, 2014, "Superpowers Don't Get to Retire", *New Republic*, 26 May 2014, available at: <https://newrepublic.com/article/117859/superpowers-dont-get-retire>

Lind, M, 2011, "For Liberal Internationalism." *NewAmerica.net*. New America Foundation, 2 July 2007. Web. 10 sept

- 2011.<http://newamerica.net/publication.articles/2007/liberal-internationalism-5538>>.
- Mearsheimer, J and Walt, S. M., 2016, "The case for Offshore Balancing", *Foreign Affairs*, July/August 2016, available in: <https://www.foreignaffairs.com/articles/united-states/2016-06-13/case-offshore-balancing>
- Mearsheimer, J. and Walt, S.M, 2016, "The Case for Offshore Balancing: A Superior U.S. Grand Strategy", Available in: <https://www.foreignaffairs.com/articles/united-states/2016-06-13/case-offshore-balancing>
- Milillo, W.M, 2012, "The Obama Doctrine: The LICI Foreign Policy Perspective" *University Honors Program, Capstone Projects*. 180. https://surface.syr.edu/honors_capstone/180
- Natalizia, G, 2014, "Which role will the United States play in the international scene? Obama's foreign policy seen by Alessandro Colombo", Available in: <https://www.geopolitica.info/which-role-will-the-united-states-play-in-the-international-scene-obamas-foreign-policy-seen-by-alessandro-colombo>
- Patrick C, 2005, *Logics of American Foreign Policy: Theories of America's World Role* (New York: Pearson/Longman, 2004), 4.
- "President Obama's speech in Cairo: A New Beginning", 4 June 2009
- "President Obama's State of the Union Address", 12 February 2013.
- Roskin, M.G, 2016, "Rebalancing Offshore Balancing", Available in: https://ssi.armywarcollege.edu/pubs/parameters/issues/Autumn_2016/4_Roskin.pdf
- Skidmore, D, 2016, "Paradoxes of Power: U.S. Foreign Policy in a Changing", *World* (New York: Routledge.
- «The New York Times», 31 October 2007.
- Walt, S. M., 2016, "Obama was not a realist President", *Foreign Policy*, 7 April 2016, available at: <http://foreignpolicy.com/2016/04/07/obama-was-not-a-realist-president-jeffrey-goldberg-atlantic-obama-doctrine/>